

خوانشهای چندگانه آیات و احادیث در نسخه خطی «تذکرهالنصایح» هشتروندی

صونا حاجی محمدی، آیت شوکتی*، فرهاد فلاحت‌خواه

گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خوی، دانشگاه آزاد اسلامی، خوی، ایران.

سال نوزدهم، شماره یکم، فروردین ۱۴۰۵، شماره پی در پی ۱۱۹، صص ۱۲۳-۱۱۱

<https://irandoi.ir/doi/10.irandoi.2002/bahareadab.2026.18.8091>

نشریه علمی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی

(بهار ادب سابق)

چکیده:

زمینه و هدف: آیات و احادیث تذکره‌النصایح (سده سیزدهم هجری)، مجموعه‌ای از مواظ اخلاقی و تعلیمی است که با بهره‌گیری از آیات و احادیث نبوی، نظامی از نشانه‌های زبانی و معنایی را برای هدایت انسان در مسیر بندگی و شناخت حق سامان می‌دهد. نویسنده در ترکیب نثر مسجع با مضامین الهی، کوشیده تا پیوند میان زبان فصاحت، اندیشه عرفانی و اخلاق عملی را بازنمایی کند. ساختار نثر به شیوه منشیان از یک سوی، متکی بر بیان متکلف و استعاری و از سوی دیگر متأثر از زبان قرآن و احادیث و جلوه‌ای از آموزه‌های معنوی درباره توحید، توبه، عبادت، محبت، عدالت و شناخت نفس به دست می‌دهد.

روش مطالعه: پژوهش حاضر به روش توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای در صدد پاسخ به این سؤال است که آیات و احادیث در ساختار تذکره‌النصایح چه نقشی دارند؟

یافته‌ها: یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که هشتروندی در تذکره‌النصایح، با استناد به آیات قرآن و احادیث نبوی، به مفاهیم عمیق دینی پرداخته است از جمله این مفاهیم، ستایش خداوند و توکل بر او، عبرت‌گیری از طبیعت، اهمیت محبت اهل بیت (ع)، و نقش حیا به عنوان بخشی از ایمان مورد تأکید قرار گرفته است. همچنین؛ نهادینه سازی اصول اخلاق، ضرورت توجه به آخرت در این تحلیلها مشهود است. این یافته‌ها نمایانگر عمق تفکر دینی و بینشهای تفسیری در آثار مذهبی است.

نتیجه‌گیری: از پژوهش حاضر چنین دست داد که تذکره‌النصایح میتوان جلوه‌ای از تداوم نثر عبادی و عرفانی در سنت فارسی دانست که محور آن، بازآفرینی پیام وحی در قالب ادبیات پندآموز و آیینی است.

تاریخ دریافت: ۱۰ آبان ۱۴۰۴

تاریخ داوری: ۱۲ آذر ۱۴۰۴

تاریخ اصلاح: ۲۷ آذر ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۱ بهمن ۱۴۰۴

کلمات کلیدی:

نثر، تذکره‌النصایح، عرفان، آیات و احادیث.

* نویسنده مسئول:

✉ ayat.shokati@iaui.ac.ir

☎ (+۹۸ ۲۱)



ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

Multiple Readings of Verses and Hadiths in Hashtroudi's "Tazkerat al-Nasa'ih" Manuscript

S. Haji-Mohammadi, A. Showkati*, F. Falahat-Khah

Department of Persian Language and Literature, Khoy.C., Islamic Azad University, Khoy, Iran.

ARTICLE INFO

Article History:

Received: 01 November 2025

Reviewed: 03 December 2025

Revised: 18 December 2025

Accepted: 31 January 2026

KEYWORDS

prose, Tazkrat al-Nasa'ih, mysticism, verses and hadiths.

*Corresponding Author

✉ ayat.shokati@iauo.ac.ir

☎ (+98)

ABSTRACT




BACKGROUND AND OBJECTIVES: Background and Objective: The verses and hadiths of Tazkerat al-Nasa'ih are a collection of moral and educational sermons that, by utilizing the verses and hadiths of the Prophet, organize a system of linguistic and semantic signs to guide man on the path of servitude and knowledge of the truth. In combining compelling prose with divine themes, the author has tried to represent the connection between the language of eloquence, mystical thought, and practical ethics. The prose structure of the Manshiyan style, on the one hand, relies on a specific and metaphorical expression, and on the other hand, is influenced by the language of the Quran and Hadiths, and provides a manifestation of spiritual teachings about monotheism, repentance, worship, love, justice, and self-knowledge.

METHODOLOGY: The present study, using a descriptive-analytical method and based on library studies, seeks to answer the question: What role do verses and hadiths play in the structure of the Tazkirat al-Nasa'ih?

FINDINGS: The research findings indicate that Hashtroudi, in Tazkerat al-Nasayeh, relying on Quranic verses and Prophetic hadiths, has delved into profound religious concepts. Among these concepts, the praise of God and reliance on Him, drawing lessons from nature, the importance of the love of Ahl al-Bayt (AS), and the role of modesty as part of faith have been emphasized. Furthermore, the institutionalization of ethical principles and the necessity of considering the hereafter are evident in these analyses. These findings represent the depth of religious thought and interpretive insights in religious works."

CONCLUSION: The present study revealed that Tazkret al-Nasa'ih can be considered a manifestation of the continuity of devotional and mystical prose in the Persian tradition, the focus of which is the recreation of the message of revelation in the form of instructive and ritual literature.

<https://irandoi.ir/doi/10.irandoi.2002/bahareadab.2026.18.8091>

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
 13	 2	 0

مقدمه

ادبیات فارسی از آغاز شکلگیری خود، پیوندی ژرف و ناگسستنی با متون دینی و آموزه‌های قرآنی داشته است. بسیاری از آثار نثر کلاسیک، نه تنها در سطح زبان و مضمون، بلکه در لایه‌های ساختاری و اندیشه‌ای، از آیات قرآن کریم و احادیث نبوی و علوی بهره‌گرفته‌اند تا بیان اخلاقی خود را اعتبار و عمق بخشند. در این میان تذکره‌النصایح، اثری است که نصیحت، پند و بلاغت دینی، پلی استوار بنا کرده؛ زبانی میان ادب و حکمت دارد و نویسنده‌اش با هنر اقتباس و تلمیح، مفاهیم را در متن تربیتی و اخلاقی جای داده است. نسخه خطی تذکره‌النصایح، که در زمره آثار پندنامه‌ای قرون میانه قرار میگیرد، بازتابی است از ترکیب نثر مصنوع و مسجع فارسی با روح قرآنی.

بررسی دقیق این نسخه نشان میدهد که مؤلف برای تأیید مفاهیم اخلاقی، از آیات قرآن و احادیث نبوی استفاده کرده و در ضمن روایتهای تمثیلی، نگرشی عرفانی و تربیتی را ترویج داده است. آیات به کاررفته، نمونه‌هایی از پیوند میان اخلاق و توحید است که در بخشهای گوناگون اثر آمده‌اند. از نظر بینامتنیت تذکره‌النصایح، نمونه‌ای روشن از حضور گفتمان قرآنی در متون اخلاقی فارسی است؛ حضور و ارجاعی که نه صرفاً زبانی، بلکه معنایی و نشانه‌گذارانه است. نویسنده اثر، با آشنایی به سنتهای دینی و بلاغی، آیات را نه در مقام تزئین، بلکه به عنوان مبنای استدلال اخلاقی و عرفانی به کار میگیرد. از این رو تحلیل تطبیقی و سمیوتیکی آیات و احادیث در این نسخه، ما را به درکی دقیقتر از نگرش نویسنده نسبت به مفاهیم دینی رهنمون میکند.

بیان مسأله

در گستره نثر فارسی اخلاقی و تربیتی، آثار متعددی وجود دارند که در ساختار و اندیشه، از آموزه‌های قرآنی و حدیثی تأثیر پذیرفته‌اند؛ اما هنوز بسیاری از این متون، به ویژه نسخه‌های خطی به گونه‌ای نظام‌مند و تحلیلی بررسی نشده‌اند. این اثر که در ظاهر پندنامه‌ای اخلاقی است، در عمق خود، گفتمانی دینی و سمیوتیکی پنهان دارد؛ گفتمانی که از طریق آیات و احادیث، مفاهیم بنیادین را بازتولید میکند.

این نسخه نه تنها از لحاظ زبانی و بلاغی دارای ویژگیهای منحصر به فرد است و نثر مسجع، نثر مصنوع، اقتباس، ترکیب زبان دینی با ادبی است، بلکه از منظر بینامتنیت، نمونه‌ای روشن از تلفیق معناشناسی آموزه‌های وحیانی در بستر نثر اخلاقی به شمار می‌آید.

مسئله اساسی این پژوهش آن است که نویسنده تذکره‌النصایح چگونه از آیات و احادیث، به عنوان نشانهای معنایی و هنجاری بهره‌گرفته تا نظام اخلاقی مد نظر خود را بسازد؟ آیا این ارجاعات صرفاً برای تأیید ظاهری محتواس است یا در ساختار درونی متن، نقش تکوینی دارند؟ همچنین با توجه به تنوع آیات مورد استفاده، آیا میتوان میان حوزه‌های موضوعی آیات و فصلهای کتاب، همبستگی نظام‌مند یافت؟

پژوهش حاضر بر همین خلأ تمرکز دارد: بررسی تحلیلی و مضمون محور آیات و احادیث در نسخه خطی تذکره‌النصایح به مثابه بنیانهای الهی در شکلدهی ساختار متن اخلاقی.

از این رهگذر، تلاش میشود تا پیوند میان زبان دینی و زبان ادبی آشکار شود و کارکرد بلاغی عناصر (تلمیح، تضمین، و اقتباس) در انتقال معنا مورد واکاوی قرار گیرد.

اهمیت این مسئله در آن است که فهم چنین کارکردهایی، هم در حوزه تاریخ اندیشه اخلاق اسلامی و هم در مطالعات نشان‌شناسی روایت فارسی، جایگاه ویژه‌ای دارد و میتواند چهره‌ای تازه از رابطه ایمان و بیان ادبی را پیش

روی پژوهشگر بگشاید.

اهداف پژوهش

۱- در شناسایی شیوه‌های کاربرد آیات و احادیث در نسخه خطی تذکره‌النصایح، هدف نخست بررسی این نکته است که نویسنده چگونه با بهره‌گیری از آیات قرآن کریم و احادیث معصومان، بنیان اخلاقی و معرفتی اثر را استحکام بخشیده و در ارتباط میان حکمت دینی و بلاغت فارسی را برقرار کرده‌است.

۲- تحلیل رابطه ساختاری میان آیات و مضامین اخلاقی و عرفانی کتاب این تحقیق میکوشد تا ارتباط معنایی میان گزینش آیات با مضامین تربیتی را روشن سازد و نشان دهد که مؤلف چگونه آیات قرآنی را در خدمت پیام اخلاقی خود به‌کار برده‌است.

۳- بررسی نقش تلمیح و تضمین در پیوند متن دینی و زبان ادبی

هدف سوم، تحلیل کارکردهای بلاغی آیات و احادیث در ساخت روایت و نوع استفاده از صنایع ادبی همچون تلمیح، تضمین و اقتباس است تا مشخص شود که مؤلف چگونه از روایات به مثابه عناصر نشان‌شناسی و معناآفرین بهره‌میرد.

۴- تبیین جایگاه تذکره‌النصایح در سنت ادب دینی فارسی

هدف نهایی این پژوهش، جای‌دادن این اثر در بستر تاریخی و فکری نثر صوفیانه فارسی است تا میزان تأثیرپذیری آن از آثار هم‌عصر روشن شود.

فرضیه‌های پژوهش

۱- به‌کارگیری آیات و احادیث در تذکره‌النصایح، صرفاً جنبه تزئینی ندارد، بلکه کارکرد بنیادین تربیتی و معرفتی دارد و مؤلف از آنها به عنوان ساختار منطقی استدلال اخلاقی بهره‌میگیرد.

۲- گزینش آیات قرآن در نسخه، تابع نظم موضوعی و تربیتی است؛ بدین معنا که آیات به گونه‌ای هدفمند در بابهای پیاپی جای‌گرفته‌اند تا مراحل سیر اخلاقی انسان را بازنمایی‌کند.

۳- احادیث و روایات نقل شده در متن، بیش از آن که بر وجه فقهی تکیه داشته باشند؛ جنبه عرفانی و اخلاقی دارند و در پی پیوند دادن خواننده بر ارزشهای قلبی، نه صرفاً دستوری یا شرعی‌اند.

۴- صنایع ادبی مانند تلمیح و تضمین در این اثر، ابزاری برای ایجاد لایه‌های فرازمانی و معنایی‌اند و از رهگذر آنها متن به نوعی بیان تمثیلی از حقیقت وحی نزدیک میشود.

سوالات پژوهش

این پژوهش میکوشد با رویکردی تحلیلی و میان‌رشته‌ای به پرسشهای زیر پاسخ دهد:

۱- جایگاه آیات و احادیث در ساختار و پیام اخلاقی تذکره‌النصایح چیست؟

۲- رابطه میان انتخاب آیات با مضامین محوری چگونه تبیین میشود؟

۳- نویسنده اثر چگونه از ابزارهای بلاغی چون تضمین و تلمیح برای انتقال معنا بهره برده است؟

۴- تذکره‌النصایح چه جایگاهی در سنت ادب دینی فارسی دارد؟

روش پژوهش

پژوهش حاضر، به روش توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای انجام شده است.

پیشینه پژوهش

بررسی نقش آیات و احادیث در متون اخلاقی، قدمتی کهن دارد و از قرون پنجم تا هشتم هجری در آثار نویسندگانی چون غزالی، میبیدی، ناصر خسرو، سنایی و خواجه عبدالله انصاری نمود یافته است. آثار این دوره غالباً در پی ساختن نظامی اخلاقی و معرفتی‌اند که آموزه‌های وحی را با تجربه انسانی تلفیق کنند.

در پژوهش نوین، تمرکز بیشتر بر متونی چون کیمیای سعادت، احیاء علوم‌الدین و نصیحة‌الملوک بوده است. تنها پژوهشی که در خصوص نسخه خطی تذکره‌النصایح انجام شده، مربوط به مقاله‌ای است که توسط حاجی محمدی و همکاران (۱۴۰۴) با عنوان بررسی و تحلیل سبک‌شناسی نسخه خطی تذکره‌النصایح هشتروندی در مجله سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی چاپ شده است.

بحث و بررسی

خوانش بینامتنی (بر پایه کریستوا)

بینامتنیت یعنی درهم‌آمیختگی و شکلگیری یک مفهوم در متنهای متعدد. بارت معتقد است که در بینامتنیت با نقل قولهای بدون گیومه مواجه هستیم (Barthes, 1977: 160) بینامتنیت، نشانگر سبکهای هنری و دورههای زمانی، نویسندگان و سوژه‌هاست (Loed, 2002: 44) و در واقع هر متن در دل متن دورههای قبل از خود است و هیچ متنی مجزاً از سایر متون نیست. کریستوا در مقابل اصطلاح بینامتنیت باختین، اصطلاح جایگشت را به‌کار میبرد و این جایگزینی به معنای نفی و کنار گذاشتن و عدم به‌کارگیری بینامتنیت نیست. از نظر وی بینامتنیت یک شرط ضروری برای زبان است. کریستوا به عنوان عضوی از پساساختارگرایان متن را به عنوان یک نظام زبانی در نظر میگیرند؛ در حالی که سوسور زبان را نظامی از نشانهها در نظر میگیرد. (سوسور، ۱۳۸۵، ص ۲۳) کریستوا در پی آن است که از نشانهشناسی سوسور بگذرد. از نظر کریستوا معنا صرفاً با دلالت صریح کلمات ساخته نمیشود، بلکه جنبه‌های عاطفی و شاعرانه متون را نیز در بر میگیرد (Kristeva, 1986: 32) مفهوم کریستوا از نظر بینامتنیت به مکالمه‌گرایی باختین و نظریه متن بارت بر میگردد. وی ایده باختین در باب چندآوایی بودن سخن را با مفهوم چندمتن در یک متن جایگزین میکند. (کریستوا، ۱۳۸۹، صص ۱۶۴-۱۵۰)

متن از نظر کریستوا، یک فرآیند دلالتی است از تعامل امر نشانه‌ای و امر نمادین که این امر، دو وجه در دل یک فرآیند دلالتی هستند. (Kristeva, 1984: 18-23)

اینجا متن قرآنی در جایگاه متن پیشین وارد گفتگو با متن عارفانه مؤلف میشود. از دیدگاه کریستوا، هر متن شبکه‌ای از متنهای دیگر است. نویسنده تذکره‌النصایح با درون نشاندن این آیه در متن خویش، در حقیقت از قرآن به عنوان متن مادر بهره‌میگیرد و گفتاری تازه میسازد. توبه در قرآن، نشانه بازگشت انسان از گناه به سوی خداست، اما در این جا به نماد بازگشت معرفتی و وجودی انسان به اصل الهی خویش بدل میشود.

در این بینامتنیت، واژه‌های «خوان، صلاح‌زدن و مخازن دل» ترجمانی ادبی از همان معنای قرآنی‌اند: همه دعوت به بازگشت و بیداری‌اند، اما در دستگاه عرفانی و اخلاقی مؤلف به زبان رمز درآمده‌اند.

نشانه‌شناسی ساختار آیه (بر پایه بارت و اکو)

اکو از نظریه‌پردازان و بنیانگذاران علم نشانه‌شناسی معاصر است. نظریه اکو در مورد رابطه بین صورت بیان و صورت محتوا بحث میکند. در این نظریه، نقش نشانه‌ای، جزء محوریت‌ترین مباحث است. به نظر او در نشانه‌شناسی باید به جای نشانه‌ها از نقش نشانه‌ای سخن گفت.

نقش نشانه‌ای یک رابطه قراردادی است که بین بیان و محتوا برقرار است. (اکو، ۱۴۰۲، صص ۴۸-۴۹)

روایات بارت نیز تحت تأثیر سوسور، علم نشانه‌شناسی را مورد توجه قرار داد. وی معتقد است که ساختارگرای کاملاً مبنی بر فعالیت ذهن است. از این رو معنی هر عنصر به جای تعلق به خود به ارتباطش با دیگر عناصر متعلق است و به تنهایی بی‌معنی است. او از نشانه‌شناسی به ساختارگرایی می‌رسد و پس از آن با نفی ارتباط دال و مدلول، از ساختارگرایی به پس‌ساختارگرایی راه‌می‌یابد. (بارت، ۱۳۹۲، صص ۸۴-۸۵)

از دیدگاه نشانه‌شناسی، این آیه در متن، نقش یک نشانه بنیادین نجات دارد. واژه «باب» در این متن، نشانه‌ای از امکان ورود به ساحت الهی است. واژه «توبه» دالی است بر فرآیند بازسازی درونی انسان و طلوع آفتاب از مغرب، نشانه‌ای از وارونگی نظم طبیعی است که به مثابه مرز بین رحمت و قهر الهی عمل میکند.

به بیان دیگر، مؤلف با درونی‌کردن این تصویر قرآنی، نوعی نظام نشانه‌ای دوقطبی می‌آفریند:

زمانی که باب توبه باز است. رحمت

هنگامی که خورشید از مغرب طلوع میکند و باب بسته‌میشود. قهر

چنین ساختار دوگانه‌ای در سراسر اثر تکرار میشود: رحمت در برابر قهر، حیا در برابر بی‌حیایی، عبادت در مقابل سستی و غفلت.

این تکرارها از نظر نشانه‌ای، شالوده شعرگونه و آموزنده اثر را می‌سازند.

تأویل عرفانی (بر پایه غزالی و ابن عربی)

ابن عربی در فتوحات مکیه «توبه» را بازگشت به وحدت از کثرت می‌خواند و معتقد است که انسان همیشه در حال بازگشت به خداست و در این حالت توبه، ارتباطی به گناه ندارد و در جهان هستی، امری دایمی و همیشگی است.

(إِنَّ اللَّهَ يُجِبُّ التَّوْبَةَ لِأَيِّهِ فِي كُلِّ حَالٍ مِنْ خِلَافٍ وَوَفَاقٍ) (ابن عربی، ۱۴۲۰، ج ۷، ص ۲۱۶).

ابوالنجیب سهروردی نیز اولین مرتبه سیروسلوک را خروج از حالت غفلت و دومین مرتبه را توبه میدانند و آن را رجوع و بازگشت به خداوند تعریف میکنند (سهروردی، ۱۹۷۷، ص ۲۰) گروهی نیز مانند احمد نقشبندی و ابوحفص سهروردی، از این تفکر نیز بالاتر رفته و توبه را اصل و مفتاح هر حالی میدانند. (سهروردی، ۱۹۹۲، ج ۲، ص ۳۰۳ / نقشبندی، ۱۲۹۸، ص ۲۰)

نویسنده تذکرةالنصایح با تأسی از همین نگرش، توبه را نه صرفاً عمل شرعی، بلکه حالت وجودی انسان در مسیر شناخت حق معرفی میکند.

در این عبارت، توبه به منزله لحظه گشودگی دل در برابر فیض الهی تصویر میشود؛ جایی که انسان پس از خاموشی خویش، با گفتار حق به سخن درمی‌آید.

در این سطح «توبه» دیگر بازگشت از گناه نیست، بلکه بازگشت از نفس به حضور الهی است همان تأویل عمیق عرفانی که در مسیر سلوکی غزالی و ابن عربی مشترک است.

کارکرد زیباشناختی و گفتمانی

آغاز تذکره‌النصایح با این آیه، نه تنها جنبه دینی دارد، بلکه جهت بلاغی و ساختاری کل اثر را تعیین میکند: از نظر بلاغت، این آیه نقش قاعده نورانی آغازین را دارد مثل بسم‌الله در متون عرفانی. از نظر گفتمان، مؤلف از همین ابتدا جهان اثر را به دو ساحت تقسیم میکند:

۱- ساحت نافرمانی و غفلت (جهان بسته دل)

۲- ساحت نور و بازگشت (باب توبه گشوده)

از این منظر، اثر به تدریج از این آستانه (باب توبه) عبور میکند و به مضامین دیگر مثل عبادت، ذکر، حیا و محبت اولیاء میرسد

این آیه با حضورش ساختار نشانه‌ای گشودگی- بسته‌شدگی را سامان میدهد، لحن رحمت و انذار را می‌آمیزد و بنیان عرفانی کتاب را پی‌ریزی میکند. به تعبیر دیگر نشانه‌شناسانه، باب توبه در این اثر همان مرکز دلالت کل متن است که همه فصول بعدی از آن منشعب میشوند.

توکل؛ دال بر نفی خوف و اثبات محبت الهی

استناد به این آیه در ساختار کتاب، جایگاه تکیه‌گاه بیرونی را برای سالک مشخص میکند.

از منظر نشانه‌شناسی، این آیه خوف (به عنوان نشانه‌ای از نقص ایمان و تعلق به دنیا) را مستقیماً در مقابل توکل (به عنوان نشانه اتصال به قدرت مطلق) قرار میدهد. این تقابل در چارچوب تأویل غزالی، نمود بارز تطهیر قلب است؛ جایی که ترس از مخلوق جای خود را به محبت و اطمینان به خالق میدهد.

عبارت در هر مقام و هر حال الزام است؛ تأکید میکند که توکل یک فریضه مقطعی نیست بلکه یک حالت دائمی وجودی است که انسان را از دغدغههای کثرت رها می‌سازد، همسو با مفهوم «کفایت امورات کل موجودات در ید قدرت اوست»

۳- ذکر و نظام سمیوتیک بیداری (صبح صادق)

این آیه در این متن، به شدت جنبه عملگرایانه و استعاری پیدا میکند؛ ذکر تنها زمزمه کلمات نیست بلکه یک تولید مداوم معنا است. نویسنده این مفهوم را با استفاده از تمثیلهای زنده (استعاره‌های حسی) تقویت میکند. خروسان و مرغان خوش‌الحان: این حیوانات صرفاً الگو نیستند، بلکه دالّی بر نظم ذاتی تسبیح در جهان طبیعت محسوب میشوند.

انسان در برابر حیوان: تأکید بر این است که انسان با داشتن عقل، اگر در وقت صبح بیدار و مشغول به ذکر نباشد، نه تنها از حیوان عقب مانده، بلکه هم‌جلس ابلیس شده است. این یک ساختار اخلاقی- نشانه‌ای قوی است: درواقع نویسنده با این تمثیلهای فقدان ذکر را معادل نفی رابطه نشانه‌شناسی انسان با عالم قدس میدانند و بر ضرورت وضو و ادای فریضه در دمیدن صبح تأکید می‌ورزد تا رابطه سالک با مبدأ هستی پویا و متجدد باقی بماند.

ابتدای سخن که ثنای حمد است زیاده از احصاء و عد، سزاوار کردگاریست که مخازن قدرتتش، لئالی شاهوار گفتار را در مخزن دل نهاده و بر ایثار آثار صنعتش زبان بسته، در لب را واگشاده و سیه‌روی تکلم را به سفیدآب فضلش صبح‌الوجهی داده و چاوشان خطابخش و عیب‌پوشش، گرسنگان خطاکیش را به خوان: (لَا يُغْلَقُ بَابُ التَّوْبَةِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا) صلازده. (هشترودی، ۱۳۸۲، ب ۲)

درآغاز، نویسنده تذکره‌النصایح، اثر خود را با بیان آیه ۱۵۸ سوره شریفه انعام بنیاد می‌گذارد. او با توصیف ادبی، نوعی فضای دعوت‌گرایانه و رحمانی می‌آفریند که نه تنها بیان آغازین کتاب است بلکه ساختار کلان گفتمان آن را

مشخص میکند

به دلیل «وتوبوا الى الله توبه نصحاً» (تحریم / ۸) در واقع ادامه منطقی همان مسیر پیشین است، با این تفاوت که اکنون توبه نه تنها به عنوان شرط آغاز سلوک، بلکه به عنوان تجلی و تجربه عرفانی نهایی باز تعریف میشود.

-توبه نصح؛ بازگشت تأویلی و ورود به حریم قدس

عبارت «وتوبوا الى الله توبه نصحاً» (تحریم/۸)، در تذکره‌النصایح نه صرفاً فرمان اخلاقی بلکه یک فراخوان معرفتی - وجودی است؛ فراخوانی برای بازگشت از پیرایه‌های ظاهر به حقیقت باطن. ساختار جمله‌های بعدی در متن (رو به راه هدی و رستگاری آورده... قصری نمودارگردید... مفتاح کلمه فرج درگشوده...) آشکارا نوعی تجربه عرفانی مکاشفه‌ای را بازنمایی میکند.

-از هدی تا فرج: مسیر استعاری درون‌نگری

توبه در این متن، نه پایان راه بلکه آغاز مشاهده است. نویسنده از هدی و رستگاری سخن میگوید و بلافاصله در پیکره‌ای استعاری، قصری را میبیند که با کلید کلمه فرج، گشوده میشود.

از دید نشانه‌شناسی، ما با سه دال اصلی رو به رو هستیم:

مسیر هدایت وجودی و جنبه معرفتی هدی

تجسم معرفت در عالم مثال (تجربه شهودی) قصر

رمز گشودگی (اسم اعظم با ذکر خاص) مفتاح کلمه فرج

این سه‌گانه به نحو بارزی با ساختار عرفان اشراقی سازگار است؛ جایی که توبه نه صرف بازگشت از گناه، بلکه عبور از حجاب مفهوم به حضور معنا است.

-درگشوده، داخل اندرون شد: تصویر ورود به باطن

عبارت پایانی از قویترین تمثیلهای مکاشفه در کل اثر است؛ در گشوده شد و داخل اندرون شد.

این‌جا دو سطح معنا درهم تنیده‌اند:

در سطح ادبی، استعاره‌ای از ورود به حریم قرب الهی است.

در سطح تأویلی، نشانه کشف محجوب است؛ لحظه‌ای که سالک با تبدیل لفظ (کلمه فرج) به معنا، حجاب زبان را میدرد و حقیقت را به نحوی درونی تجربه میکند.

از نظر سمیوتیک، «در» همان مرز میان متن و معناست؛ با گشوده شدن آن، سالک از جهان نشانه‌ها به ذات بینشانه گذرمیکند.

درستایش خالقی بی‌نیاز بودن و ثنای کریمی کارساز را به‌جا آوردن که در هر مقام و هر حال الزامست چنانچه فرمود:

«مَنْ فَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ لَا تَخَفُ وَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (آل عمران/۱۵۹) (هشترودی، ۱۳۸۲، ب ۶)

شامل دو آیه کلیدی است که بر مفهوم توکل و ذکر تمرکز دارد و به خوبی با مبحث توبه در باب اول ارتباط معنایی پیدا میکند. پس از تأسیس آستانه رحمت و توبه در باب اول، نویسنده در باب دوم با تمرکز بر دو رکن اساسی سلوک یعنی توکل و ذکر (یادآوری)، مسیر عملی سالک را ترسیم مینماید. این دو مفهوم دو نظام معرفتی «تذکره‌النصایح»، نه اعمال مجزأ، بلکه دو روی یک سکه واحد یعنی تسلیم به اراده الهی هستند.

--کسی که گر نشناسد مقام خویش براندش او را از سر جور

این بیت یکی از نقاط عطف اخلاقی، معرفتی این اثر است و به صراحت به حکمت ۱۴۹ نهج‌البلاغه مربوط است که در سه سطح تفسیرمیشود:

-خودشناسی و شناخت مقام، به مثابه بنیاد رستگاری:

این بیت و ارجاع نهج البلاغه‌ای آن، در ظاهر درس اخلاقی ساده‌ای مینماید، اما در ساختار این سمیوتیکی-عرفانی تذکره‌النصایح معنای عمیقتری دارد.

شناخت قدر خویش در این جا نه دانستن مرتبه اجتماعی یا علمی، بلکه آگاهی از جایگاه وجودی انسان در زنجیره هستی و نسبت او با مبدأ است.

مقام خویش، به نشانه هویت قدسی انسان •

در نظام فکری تذکره‌النصایح، مقام انسان همان نقطه تلاقی رحمانیت خالق و عبودیت مخلوق است. انسان اگر این موقعیت را شناسد، از مسیر هدایت خارج و به مدار جور (بیعدالتی هستی شناسی) رانده میشود؛ زیرا نظام هستی بر عدالت الهی استوار است و هر موجودی اگر در مقام خود فرارنگیرد، گرفتار بینظمی و سقوط میگردد. از نگاه نشانه شناختی:

انسان=دال تعادل میان ماده و معنا

شکستن ← اخراج از (جور) نظام معنا نفی خود

ارجاع به نهج البلاغه •

ارجاع به نهج البلاغه، حکمت ۱۴۹، عمق الهیات شیعی اثر را نشان میدهد.

امام علی (ع) در این حکمت نه به غرور، بلکه به فراموشی شأن انسانی هشدار میدهد.

نویسنده تذکره‌النصایح با نقل این معنا، بر پیوند میان توبه (بازگشت به هویت) و معرفت قدر نفس (شناخت جایگاه در عالم) تأکید میورزد. در این چارچوب، توبه نصح به معنای بازگشت صرف از گناه نیست، بلکه بازگشت به خلیفه‌اللهی انسان است.

از دید تأویل عرفانی، قدر خویش همان سرّ الهی نهفته، در وجود انسان است: همان «نَفَحْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» ناشناسی آن موجب هلاکت است، زیرا سالک بدون درک جایگاه، مسیر سلوک را گم کرده و از قصر هدایت رانده میشود.

پیوستگی ساختاری در متن: از توبه نصح تا معرفت مقام •

این بیت در ساختار باب دوم، نقش پیوند میان دو لایه سلوک را دارد:

۱- از دید رفتاری، نتیجه توبه و ذکر است (مرحله بعد، یعنی شهود مقام انسان کامل است. به بیان دیگر، که پس از توبه نصح، هنوز قدر خویش را نمیشناسد، از ورود به حریم ولایت باز میماند؛ زیرا ولایت، معرفت منزلت انسان در برابر خدا و اولیا است؛ بنابراین، نویسنده در این جا عمداً هشدار میدهد که بازگشت ظاهر (توبه لفظی) کافی نیست مگر با بازشناسی مقام باطنی.

چنانچه فرمود: «فَأَذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» (بقره/۱۵۲) یعنی؛ مرا یاد کنید تا یاد کنم شما را. خصوصاً دردمیده صبح و طلوع فجر صبح‌الوجهی را از خروسان و مرغان خوش‌الحان عبرتی باید گرفت و حمیتی مینمود که هر یک آن‌ها به ذکر تسبیحانش مشغولست، با وجود این که آن حیوان است تو انسان. آفریدگان بهر توانند هر کس در آن وقت بیدار نباشد، بادصبحگاهی با وضو و ادای فریضه روی وی نوزد، با ابلیس همجلیس و همخوابه است. (هشترودی، ۱۳۸۲، ب ۶)

خروسان و مرغان خوش‌الحان: این حیوانات صرفاً الگو نیستند، بلکه دالی بر نظام ذاتی تسبیح در جهان طبیعت محسوب میشوند.

انسان در برابر حیوان: تأکید بر این است که انسان با داشتن عقل، اگر در وقت صبح بیدار و مشغول به ذکر نباشد، نه تنها از حیوان عقب‌مانده، بلکه هم‌جلیس ابلیس شده است. این یک ساختار اخلاقی - نشانه‌ای قوی است: در واقع نویسنده با تمثیل، فقدان ذکر را معادل نفی رابطه نشانه‌شناختی انسان با عالم قدس میدانند و بر ضرورت وضو و ادای فریضه در دمیدن صبح تأکید می‌ورزد تا رابطه سالک با مبداء هستی پویا و متجدد باقی‌ماند.

در ستایش خالقی بینباز بودن و ثنای کریمی کارساز را به جا آوردن، در هر مقام و هر حال الزامست و کفایت امورات کلّ موجودات در ید قدرت اوست. (هشترودی، ۱۲۸۲، ب ۲۳)

در واقع، یکی از بنیادین محورهای الهیاتی و عرفانی اثر را بیان میکنند؛ یعنی توحید فعلی و لزوم ذکر دائمی خداوند در هر حالت وجودی که در سه سطح ادبی، فلسفی و عرفانی قابل تحلیل است)

ستایش خالق بینباز؛ تأویل وحدت قدرت و الزام عبادت

۱- در سطح زبانی-ادبی

زبان جمله از گونه خطاب‌های مناجاتی است: ساختار آن با دو محور موازی پیش‌میرود: ستایش خالق بینباز بودن و ثنای کریمی کارساز را به جا آوردن.

در این دو عبارت، سجع‌های مکرر (بی‌نیاز/اکارساز) و تکرار فعل خطابی (به‌جا آوردن) سبب میشود که آهنگ کلام به زبان دعایی و نیایش نزدیک‌گردد.

به لحاظ بلاغی، این ساختار نوعی توازن معنایی میان صفت خدا (بینباز، کارساز) و فعل بنده (ستایش، ثنا) پدید می‌آورد؛ یعنی بیانگر وحدت فعل و صفت در تجربه دعا

۲- در سطح فلسفی-کلامی

نویسنده با عبارت «کفایت امورات کلّ موجودات در ید قدرت اوست» به اصل توحید افعالی اشاره دارد: یعنی هیچ فعلی در عالم به صورت مستقبل از اراده الهی تحقق‌نمی‌یابد.

در این نگاه، خداوند نه تنها خالق، بلکه فاعل حقیقی تمام حوادث هستی است. هر موجود، فعل خود را درون اراده او انجام میدهد، نه بیرون از آن.

بنابراین، ستایش در هر مقام و حال، الزام معرفتی دارد؛ زیرا هر لحظه وجود، ظهوری از قدرت خداوند است و شناخت آن، شناخت فعل الهی در هستی محسوب‌میشود.

از منظر فلسفه اشراقی، این جمله نزدیک به اندیشه سهروردی و ابن‌سینا است در مفهوم فیض دائم که خداوند لحظه به لحظه، وجود را اضافه میکند و این است معنای حقیقی «کفایت امور در ید قدرت اوست».

۳- در سطح عرفانی - تأویلی

در عرفان، ستایش خالق بی‌نیاز، به فعلی زبانی بلکه حالتی وجودی است؛ یعنی سالک در هر موقعیت، حضور او را درون خویش می‌یابد

عبارت «در هر مقام و در هر حال الزامست» به اصطلاح عرفاء، اشاره به عبودیت حالیه دارد یعنی عبودیتی که وابسته به حالت خاص نیست، بلکه در هر حال جاری است. این همان معنایی است که در آیه نور/۴۷ آمده: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ: همه موجودات، در مقام تسبیح خود، تسبیح‌کننده اویند».

از این دید، کفایت امورات کلّ موجودات در ید قدرت او، نه فقط بیان سلطه الهی، بلکه توصیف نظم تسبیح‌گونه عالم است؛ جهانی که هر ذره در وظیفه خود قرار دارد و آن وظیفه، همان عبادت است.

پایان این جمله همچنین ناظر بر آیه ۱۰ سوره فتح است (يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ). این آیه در ظاهر درباره بیعت مؤمنان با پیامبر است، اما در لایه عرفانی آن، به برتری اراده انسانی اشاره دارد. به دلیل «و تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا» رو به راه هدی و رستگاری آورده، همه جا رفته از آن که در برابر چشمش قصری نمودار گردید. به مفتاح کلمه فرج در گشوده، داخل اندرون شد. (هشترودی، ۱۲۸۲، ب ۲۲) کسی که گر نشناسد مقام خویش براندش او را از سر جور (هشترودی، ۱۲۸۲، ب ۱۸) یادآور حکمت ۱۴۹ نهج البلاغه است: «هَلَكَ أَمْرُهُ لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَهُ» (نهج البلاغه، حکمت ۱۴۹) کسی که قدر و منزلت خویش نشناسد، هلاک شود.

حضرت نوح چون چنان دید به ماهی گفت: از من چه می‌خواهی؟ گفت: خواهم که دعا کنی که خدا مرا قوت خمسة‌النجبا سازد؛ زیرا که هر جانوری که جان دارد دایم این ذکر بر زبان دارد (هشترودی، ۱۲۸۲، ب ۱۷) «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْبِخُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلِّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ؛ معنی: «آیا ندیدید تمام آنانکه در آسمانها و زمینند، برای خدا تسبیح می‌گویند و همچنین پرندگان به هنگامی که بر فراز آسمان بال‌گسترده‌اند هر یکی از آنها نماز و تسبیح خود را میداند و خداوند به آن چه انجام میدهند، داناست.» (نور / ۴۱)

«تَسْبِخُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ خَلِيمًا غَفُورًا؛ معنی: آسمانهای هفتگانه و زمین و هر کس که در آنها هستند، همه تسبیح او می‌گویند و هیچ موجودی نیست جز آن که تسبیح و حمد او می‌گوید ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید، همانا او دارای حلم و آمرزنده است.» (اسراء / ۴۴)

-سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ، معنی: «آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، همواره تسبیح خدا می‌گویند.» (صف / ۱)

وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ؛ معنی: «رعد، تسبیح و حمد او می‌گویند.» (رعد / ۱۳)

-يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ؛ معنی: «آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، همواره تسبیح او می‌گویند.» (جمعه / ۱)

هیچ بدتر ز بینمازی نیست به کلام خدا بازی نیست

خاصه قساوت قلبی در حال بینماز ظاهر گردد، روی وی از سیه‌فامی تغییر نشده که کل ساکنان عرش [و] زمین بر او لعنت کنند، در دنیا به آتش فاقه بسوزد اگر غنی هم شود، تشنه و گرسنه بمیرد که کل اطعمه و اشره بر او فایده‌دهد و در عقبا هم بر عذاب الیم و عقاب مقیم، معذب و مخلد گردد. (هشترودی، ۱۲۸۲، ب ۲۳)

چنانکه حضرت رسالت پناه فرموده: «مَنْ تَبَسَّمَ فِي وَجْهِ تَارِكِ الصَّلَاةِ فَكَأَنَّمَا هَدَمَ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ سَبْعَ مَرَّاتٍ وَكَأَنَّمَا قَتَلَ أَلْفَ مَلَكٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَالْأَنْبِيَاءِ الْمُرْسَلِينَ» یعنی هر کس به روی بینماز بخندد، چنان بود که هفت بار خانه بیت‌المعمور را خراب کرده‌باشد؛ و هزار فرشتگان مقرب و پیغمبران مرسل به قتل‌رسانیده باشد. (مکارم شیرازی ج ۱، ص ۵۴۹).

تحلیل چند لایه‌ای:

۱- سطح عرفانی و وجودی: قساوت به مثابه انسداد ذکر

در عرفان اسلامی، قساوت قلب نتیجه بریدگی از منبع ذکر است.

نماز در این نگاه، صورت جسمانی ذکر قلبی است؛ یعنی اگر ذکر از قلب برود، نماز هم از بدن می‌رود.

در آثار غزالی و ابن عربی، ترک نماز ترک عمل، بلکه قطع اتصال وجودی با حق است: سالک بینماز، از جریان تسبیح کائنات بیرون میافتد؛ زیرا نماز همان هماهنگی با ریتم هستی است که بازتاب زمینی آن تسبیح ذاتی است که موارد قبل نیز بر آن تأکید دارند. (يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) پس وقتی در متن با عبارت قساوت‌قلبی در حال بینماز ظاهر گردد، مواجه می‌شویم، در واقع نویسنده از آلتی سخن می‌گوید که در عرفان، قساوت یعنی خاموشی مرکز ادراک نوری. در این صورت، قلب، دیگر آیینۀ حق نیست و در ظلمت نسیان فرومیرود و این همان غفلت است که در برابر ذکر قرار دارد؛ بنابراین، بینمازی نه تنها بیدگری، بلکه خاموشی وجودی و مرگ معنوی است.

سطح نشانه‌شناسی و معناشناسی متن:

از دید نشانه‌شناسی و معناشناسی متن:

از دید نشانه‌شناسی، ترکیب دو جمله متقابل «هیچ بدتر ز بینمازی نیست/ به کلام خدای بازی نیست» کارکردی دوگانه دارد:

۱- ساخت تقابلی:

یعنی مقابل ذکر و وحی، بازی نکردن با کلام یعنی حفظ قداست رمز الهی

۲- تکرار واجی و ابقاعی

واج‌های «نی» و «ست» در پایان دو مصراع، وزن تأکیدی می‌سازند؛ یک ایقاع هشداردهنده که در زبان نصیحتی، اثرگذار است.

تذکره‌النصایح از این ریتم برای تقویت حس ترک گناه استفاده می‌کند. مؤلف در واقع از موسیقی زبان برای القای حالت خوف قلبی بهره‌برده است.

۳- نظام نشانه‌ای نماز-کلام:

نماز در این نظام، چهره عملی کلام الهی است؛ هر رکعت، صورت زبانی قرآن در بدن انسان است. پس بی‌نمازی، همان بازی با کلام خدا است؛ یعنی انقطاع از دالّ اقالیم معنا از نماد مرکزی (قرآن) به پوچی لفظ. در این خوانش، هر ترک نماز، نشانه از بین رفتن پیوند نشانه و معناست؛ انسان از نظام دلالتی الهی خارج می‌شود.

۳- سطح اخلاقی - کلامی و حدیثی

این جمله به حدیثی از پیامبر اشاره دارد:

«مَنْ أَعَانَ عَلَى تَارِكِ الصَّلَاةِ يَلْقَاهُ أَوْ كِسْوَةَ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ سَبْعِينَ نَبِيًّا أَوْلَاهُمْ آدَمَ وَ آخِرُهُمْ مُحَمَّدٌ؛ معنی: هر کس به تارک صلاة کمک کند به لقمه یا لباسی، گویی این است که به قتل رسانیده‌است هفتاد پیامبر که اولین آنها آدم و آخرین آنها محمد است.» (شعیری، ۱۳۶۲ ص ۷۴)

و دارای گفتمان هشداردهنده استو در ادبیات ناصحانه به معنای نهی از تأیید بینماز، تعبیر می‌شود. در این سطح، بینماز، تجسم همان قطع عهد با خود است؛ همان عهدی که در آیه بیعت (فتح ۲۹) گفته شد. پس ترک نماز یعنی شکستن آن بیعت و لبخند به تارک صلاة یعنی رضایت نسبت به شکستن عهد الهی. در نتیجه، قساوت، نه یک حالت روانی بلکه علامت گسست عهد و ولایت و خروج از دایره «یدالله» به دایره نفس است.

۴- پیوند با ساختار کلی کتاب (از توبه تا ولایت):

جمله مورد بحث در باب دوم بعد از آیات تسبیح موجودات قرار دارد یعنی در ترتیبی معناشناسی:

۱- همه مخلوقات در ذکر دائمند.

۲- انسان باید به آن نظام تسبیح بپیوندد. (عبادت و نماز)

۳- ترک نماز، خروج از ذکر و بروز قساوت قلبی

از این رو، بینماری در منطق کتاب، نشانه سقوط از مرحله ذکر به مرحله غفلت است که همان نقطه مقابل ولایت میباشد.

از نظر تأویلی، در این جا نویسنده مرحله میانی را تثبیت میکند:

در باب اول، توبه به منزله بازگشت

در باب دوم، نماز و ذکر به عنوان دوام اتصال

بینماری، نقطه شکست این مسیر و قساوت قلب، نشانه توقف در میان راه است.

چون صبح صادق نیر عجایب و غرایب از دم او طلوع کرد، از آیات و امارات مقدم و موخر به یکدیگر خبر می‌دادند. گویا دوچشمند در بینش یک و (یک قلمند زبانشان دو) به وصف دمک دمی و جسمک جسمی و لحمک لحمی و بنی نوع انسان را نشاید که خودناشناسی از چون و چند حکمت الهی سربر آورد و به عقل هیچ ندانی که صیقل زنگار قلب خود را نمیتواند بکند. انتهای مقامات هریکی را بدانند و درین باب غلو کردن خطاکاری و بیهوده گفتاریست. (هشترودی، ۱۲۸۲، ب ۳۲)

اقتباس از حدیث پیامبر (ص) نسبت به امیرالمؤمنین است: *دَمَكَ دَمِي وَ جَسْمُكَ جِسْمِي وَ لَحْمُكَ لَحْمِي*؛ معنی: خون تو خون من، جسم تو جسم من و گوشت تو گوشت من است. (محمدبن علی شهر آشوب، ۷۶، ۱۳۸۰) این جمله بر ارتباط آیات خلقت و ظهور صبح ولایت و حقیقت نور معصوم تصریح دارد و کلید نشانه‌شناسی ولایت و نور محمدی است.

جمله «دوچشمند در بینش یک و یک قلمند زبانشان دو» یعنی وحدت در کثرت. در این جا زبان دیگر ابزاری برای بیان نیست، بلکه آئینه تجلی نور ولایی است. قلم و نگاه در این جا به وحدت رسیده‌اند، همان اتحاد رسول و ولی در حدیث «انا منه وهومتی»

تحلیل عرفانی و نشانه‌شناسی

-نشانه مرکزی:

صبح صادق به منزله دالّ ولایت در نظام متن و استعاره‌ای از ظهور حقیقت و رفع شرک ظاهری و باطنی است. در باب دوم، صبح صادق نشانه ذکر بود درحالیکه در باب سوم همان صبح تبدیل به ولایت نورانی میشود. این حرکت از ذکر به ولایت یعنی عبور از تلفظ زبان به تجلی وجود یعنی عبور از نشانه‌های زبانی به نشانه‌های قدسی. به سر نیاز مسندی را از خاک سودی عتبه عالیات آن سروران کاینات بازنگیرد، به انواع و اصناف درود تحیات تدارک عتاد و زاد روز معاد کند (به حکم حدیثی که «أَكْثَرُ أَعْمَارِ أُمَّتِي بَيْنَ السَّبْعَيْنِ وَ إِلَى السَّبْعَيْنِ» فریب این عجزه غداره را نمیخورد و در آن ولایت و بلاد غریب یاری و مددکاری به جهت روز در ماندگی پیدا کند، حاجتش به در هر سفله دونی نیفتد و امانت خود را به صاحب دیانتی سپرد که در گاه طلب، بیتلف به دستش آید» دیلمی، ۱۴۱۲، ج ۴۰) (هشترودی، ۱۲۸۲، ب ۳۲).

این عبارت نشان میدهد که سالک واقعی، افتخارش در خاک سجده اولیاست نه در تشریف دنیا. این خاک در نشانه‌شناسی متن، معادل اصل و ذات است؛ خاک ولایت، جایی است که رجوع به اصل، در آن تحقق مییابد.

در باب دوّم، ذکر به معنای حفظ پیوند با خالق بود، اما در این باب، ولایت همان ذکر کامل است؛ ذکر که از لفظ به وجود تبدیل شده است؛ دم تو، دم من، جسم تو، جسم من. از این رو، ولایت در تذکرةالنصایح، مرحله سوّم از سیر عبودیت است

۱- توبه (بازگشت از فراموشی)

۲- ذکر (حضور دایم در یاد)

۳- ولایت (فناء در نوریاد یعنی اتحاد وجودی با ولیّ حق)

این حدیث، اوج بیان وحدت وجودی میان پیامبر و امیرالمؤمنین در منظومه فکری نویسنده است

الف- لایة عرفانی:

اتحاد ذات و صفات (فناء در ولیّ)

این عبارت، تجلّی فناء مطلق سالک در مربی است. در عرفان، سالک برای رسیدن به حقیقت، باید از تفرقه به وحدت برسد. در این سطح، امام علی، مظهر «انا» ی پیامبر (ص) است؛ یعنی واسطه‌ای که کمال الهی در او تجلّی یافته و وجود او عین وجود رسول است.

نشانه‌شناسی: دم (نفس و روح)، جسم (صورت ظاهری) و لحم (گوشت و بنیان مادی)، سه سطح از هستی را نشان می‌دهند. ادغام کامل این سه سطح (نفس، صورت، ماده)، سه سطح از هستی نشان از محو شدن مرز میان حاکم و محکوم یا مربی و مربی‌شونده در مقام تجلّی واحد دارد. این نهایت اتحاد در حقیقت محمدی است که ولایت، کمال ظهور آن در عالم است.

ب) لایة کلامی و امامت

در کلام شیعی، این حدیث از قویترین ادله بر اصل ولایت تکوینی است. اگر جسم و دم دو نفر یکی باشد، پس نسبت حکم و شریعت نیز یکی است. این جمله به خواننده میگوید که شناخت سرّ الهی تنها از کانال این اتحاد محقق میشود. هرگونه شک در این اتحاد، شک در ریشه دین است.

این حدیث به صورت ضمنی برای نقد دنیاطلبی و تعلّل در سلوک به کاررفته است.

الف- لایه اخلاقی و روان‌شناختی: اضطرار به سلوک فوری

این عبارت، یک فراخوان اضطراری است. محدودیت زمانی (شصت تا هفتاد سال)، فشار روانی لازم برای ترک تکیه بر دنیا (فریب این عجزه غدار) را ایجاد میکند. اگر عمر نامحدود بود، سالک میتواند سلوک را به تأخیر اندازد.

نشانه‌شناسی

عدد شصت و هفتاد، یک نشانه نمادین برای محدودیت زمانی حیات زمینی است. در این بافت، این اعداد دالّ بر مهلت محدود برای کسب توشه معاد هستند. این محدودیت، ضرورت یاری و مددکاری در روز درماندگی را اثبات میکند که همان دستگیری ولیّ در عالم برزخ و قیامت است.

ب- لایة عرفانی: دنیا به مثابه حجاب اکبر

عجزه غدار (دنیا)، کسی است که با طول عمر موهوم، سالک را فریب‌میدهد. فریب‌خوردن به این معناست که انسان، امانت (نفس مطمئنه یا مقام قرب) خود را به کسی سپرده که اهل دیانت نیست.

غنیمت شمردن فرصت کوتاه عمر، برای سپردن امانت به صاحب دیانت (ولیّ) است که در لحظه طلب (مرگ) امانت خود را بیتلف بازپس دهد. این امر، ادامه مستقیم باب دوّم (توکل و ذکر) در بستر زمانمند دنیا است.

شاه گفتار ایشان را هم نوشته، برداشت. چون نوبت آزمایش قول به روشن‌رأی وزیر رسید شاه اشارت فرمود لوح را به دست او دادند به گوشه چشم حقیقت نظر کرد به خاک سجده افتاد، عرض کرد قهرمان جهاندار را عمر بقا باد. روی اشکالات و شبهات را به دل راه میدهند. کُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ بِأَصْلِهِ وَ ذَاتِهِ (غافر/۱۷) بایست در اصل و نسب تحقیق شود. (هشترودی، ۱۲۸۲، ب ۳۹)

در واقع در تذکره‌النصایح، این معنا به کل هستی توسعه‌میابد؛ نه فقط بیعت، بلکه تمام جریان امور جهان در ید قدرت الهی است. این توسعه‌معنایی، نشانه‌ای از تأویل عرفانی آیه در متن است؛ برداشتی که از فعل محدود تاریخی (بیعت) به نظام هستی‌شناسی کل (توحید افعالی) عبور میکند.

در سطح نشان‌شناسی - وجودی

در این تأویل، «ید»، نماد قدرت و کارسازی مطلق است و «فوق» نشان برتری و شمول معنوی. بنا بر این آیه در نظام نشانه‌ای تذکره‌النصایح چنین عمل میکند:

دال بر رحمت و قدرت افعال خدا ید

نشانه برتری اراده الهی بر اراده بشری فوق ایدیه‌م

توسعه جهانی همین نشانه از انسان تا تمام مخلوقات کفایت امورات کل موجودات

در این دیدگاه، سالک وقتی میگوید در هر حال ستایش او الزامست، در حقیقت به همان حالت بیعت مستمر اشاره دارد:

انسان در هر مقام، دست خود را در ذیل دست خدا مبیند، یعنی در فعل و تدبیر، استقلالی ندارد. این همان حرکت از توبه و ذکر به توحید افعالی است که باب دوم را به وجودشناسی الهی پیوند میدهد.

در سطح عرفانی - تأویلی:

عرفا آیه «ید الله فوق ایدیه‌م» را گاه به اتصال اراده انسان کامل به اراده خداوند تعبیر کرده‌اند؛ یعنی انسان مخلص در مقام فنا، دیگر جدا از قدرت الهی عمل نمیکند.

در این نگاه جمله کفایت همه موجودات در ید قدرت اوست، نه فقط بیان توصیفی، بلکه گزارش حال فنا و توکل است:

هر فعلی از انسان و هر حرکت از موجود، در نیروی اوست و سالک با ادراک این حقیقت، از خود میگذرد. پس ستایش در هر مقام الزام است، چون هر مقام، خودش ظهور همان ید قدرت الهی است. در مقام توبه، ذکر، عبادت و ولایت، همه اعمال در ذیل دست خدا انجام میگردد.

این آیه تفسیر تأویلی فلسفه حرمت وجودی عرفانی است و به عنوان نتیجه‌گیری حکمت‌آمیز پس از ماجرای وزیر خردمند و شاه، مطرح شده و به کل باب ولایت چارچوب میدهد.

الف- لایه فلسفی هستی‌شناسی (تأویل صدرایی)

طبق نظریه ابن عربی و صدرالمتهالین، هر موجود در قوس صعود به اصل خود باز میگردد.

این جمله اساس حرکت جوهری و بازگشت به مبدأ است. در فلسفه اسلامی، هر موجودی از ذات الهی صادر شده و به سوی او باز میگردد (قوس صعود). در این جا، اصل و ذات، تنها به معنای خدا نیست؛ بلکه به منظومه ولایت اشاره دارد؛ یعنی اگر انسان از توبه و ذکر گذشت، باید به اصل ولایت بازگردد تا کامل شود. چون در جهان متأخر (پس از وجود معصومین)، اصل و ذات، مظهري برای بازگشت دارد که آن، نور ولایت است. بازگشت به اصل یعنی پذیرش کامل ولایت.

این تطابق نشانه‌شناسی میان رجوع به اصل و ولایت علی، دقیقاً محور پیوند دو باب عبادت و ولایت است.

ب- لایه نشانه‌شناسی: اصل به مثابه دالّ مطلق

اصل و ذات در اینجا همان دالّ مطلق است که تمام تفاسیر (از عبادت تا امامت) باید به آن ارجاع‌داده شوند. این کلمه کلیدی، ساختار کتاب را متصل می‌کند.

ارتباط با باب اوّل (توبه): توبه، بازگشت به اصل فطری است.

ارتباط با باب دوّم (ذکر): ذکر، حفظ حضور در کنار اصل است.

ارتباط با باب سوّم (ولایت): ولایت، تجلّی و اتصال نهایی با اصل یعنی حقیقت محمدی است.

ج- لایه تأویلی (تحلیل سخن وزیر):

وزیر با نگاه به لوح، ابتدا تحت تأثیر پیچیدگیهای ظاهری قرار می‌گیرد (اشکالات و شبهات) اما با تأمل، حقیقت را در همین جمله کوتاه می‌یابد: «كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ بِأَصْلِهِ» این نشان می‌دهد که در عمق حکمت، هر چه پیچیده به نظر آید، بازگشت به یک اصل بسیط دارد. شاه هم با همین تأکید بر «اصل و نسب تحقیق شود» تا مسیر تأویل وزیر را تأیید می‌کند.

حضرت نوح (ع) چون چنان دید، به ماهی گفت: از من چه می‌خواهی؟ گفت: خواهیم که دعا کنی، خدا مرا قوت **خمسة النجبا** سازد، زیرا که هر جانوری که جان دارد، دایم این ذکر بر زبان دارد. (هشترودی، ۱۲۸۲، ب ۱۷) تأویل حکایت نوح و ماهی: رمز ولایت در جان عالم

۱- در لایه عرفانی: ذکر ذاتی موجودات

ماهی می‌گوید: هر جانوری که جان دارد دایم این ذکر بر زبان دارد یعنی درک حضور خدا، ذاتی وجود است نه اکتسابی. این یادآوری، مطابق آیات سوره نوره و اسراء در تذکرة النصایح است:

تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَأَنْ... (اسراء/۲۴)

ماهی در این روایت، نماد موجودی است که در عمق هستی (آب) قرار دارد؛ در عرفان، آب همیشه نماد اصل حیات و علم الهی است؛ بنابراین ماهی در اینجا، آگاهی ژرف را مجسم می‌کند، آن آگاهی که از عمق الوهیت و حیات سرچشمه می‌گیرد. پس درخواست ماهی از حضرت نوح، دعای موجودی است که می‌خواهد قوتش با **خمسة النجبا** (پنج نور محمدی) پیوند گیرد؛ همان پنج تن آل عبا.

۲- لایه نشانه‌شناسی: جان به مثابه رسانه ذکر

در نظام نشانه‌شناسی عرفانی، جان همان دال مرکزی معناست. هر چه جان دارد، آیت خداست. از دیدگاه تأویل، جمله «دایم این ذکر بر زبان دارد»، نشانه‌ای از زبان هستی است؛ یعنی کل موجودات، حتی بی‌زبانها، در مقام معنا سخنگو هستند.

حضرت نوح در این روایت، پیام‌آور حفظ معناست (نماد رسول بقای وجودی در طوفان نیستی) و گفتگوی او با ماهی، دیالوگ میان عقل نبوتی و ذکر طبیعی است.

ماهی: نماد جهان ماده و زندگی غوطه‌ور در علم الهی

نوح: نماد عقل مؤمن و واسطه بین خدا و خلق

گفتگو نشانه پیوند عقل و ذکر یعنی نسبت میان علم و عبادت در مسیر ولایت.

۳- لایه فلسفی و تأویلی

خمسة‌النجبا یعنی پنج‌تن برگزیده (محمد، علی، حسن و حسین). در نظام عرفانی، این پنج نور همان پنج اصل وجودی هستند که جهان از آنها قوام‌میگیرد.

در حکمت ابن عربی و مکتب ولایت، این پنج نور در حقیقت، مظاهر پنج نام الهی‌اند. پس دعای ماهی، طلب اتصال به منبع وجودی ولایت است.

او می‌خواهد از حالت ماده و غریزه به مرتبه ذکر مستمر و آگاهانه برسد. در واقع این راهی است که از توبه و ذکر به ولایت امتداد دارد. از این دید، روایت نوح و ماهی، پیشگفتار ورود به باب سوم است زیرا ماهی، نخستین موجودی است که ولایت نورانی را طلب‌می‌کند، نه به صورت انسانی بلکه به صورت فطری و این یعنی ولایت در ذات خلقت. فریسان فرس فراست و یگهتازان سمند فصاحت آورده‌اند که الحیاء من الایمان یعنی حیا از ایمانست شاید که کامل ایمان از حیاست؛ زیرا که اگر کسی بخواهد مرتکب امورات زشت و قبیح گردد، با وجود کودک بیتمیز و جنون نابینا به دست انفعال دامن از آرایش آن ملوٓته کشیده دارد. (هشترودی، ۱۲۸۲، ب ۸۵)

این قطعه، متنی اخلاقی-عرفانی است که به شیوه خطبه پندآمیز نوشته شده است.

-- مضمون مرکزی: رابطه میان حیا و ایمان

حدیث محوری: «ألحیاء من الایمان» (حیا شاخه‌ای از ایمان است).

متن اما با ظرافتی خاص، معنایی فراتر برمی‌کشد: «شاید که کامل ایمان از حیاست»

در این جا، حیا نه شاخه، بلکه ریشه و سبحة کامل ایمان معرفی‌میشود؛ یعنی ایمان بدون حیا، ناقص است.

ساختار استدلالی متن:

مضمون	معنا
-آوردن حدیث با فصاحت و تمجید از اهل فراست	-تشبیه مرجع دینی و بیانی
-حتی در حضور کودک یا دیوانه، انسان از زشتی بازمی‌ایستد	فطری و غریزی بودن شرم
-اگر از نابینا شرم می‌کنی، چرا از خدایی که می‌بیند نه؟	- حیا از حق، برتر از حیا از خلق
-بی‌شرمی با بیایمانی مترادف است.	-ایمان بدون حیا، ایمان نیست.

دلالت‌های عرفانی

در زبان عرفان، حیا نشانه شهود حضور حق در قلب سالک است. عارف وقتی به مقام حضور می‌رسد، خویشتن را در برابر ناظر مطلق می‌یابد و از همین آگاهی، شرمزده‌میشود؛ بنابراین، نویسنده در این باب می‌گوید:

«بی‌حیایی یعنی غفلت از حضور حق و غفلت، عین فقدان ایمان است».

دلالت فلسفی و انسان‌شناسی

نویسنده یک نکته روانشناسانه را می‌فهمد:

شرم از دیده‌شدن، یکی از بنیادیترین غرایز انسانی است. حتی دیوانه و کودک که فاقد شعورند، برای بازدارندگی کفایت‌می‌کنند چون حضورشان حس ناظر بودن را زنده می‌کند. از این منظر:

احساس ناظر = ریشه اخلاق انسانی و خداوند، ناظر مطلق و همیشگی است.

انسان اگر این حضور را در دل خویش فعال‌سازد، به مراقبه میرسد و از زشتی‌ها باز میماند. قاضیان فی النار و قاضی فی الجنّة (محمدی‌شهری، ۱۳۹۵، ج ۳، ص ۲۵۹). (هشترودی، ۱۳۸۲، ۱۰۱) این قسمت لحن و موضوع کاملاً متفاوتی دارد و به فساد دستگاه قضا و عواقب آن میپردازد. به روایتی مشهور در منابع اسلامی اشاره دارد، مبنی بر این که سه دسته قاضی وجود دارد: دو دسته در آتش و یک دسته در بهشت. قاضیان در آتش، شامل قاضی جاهل که از روی نادانی حکم میدهد و قاضی عالم فاسق که عملاً برخلاف حق حکم میدهد. قاضی در بهشت، قاضی عالم عادل است که با دانش خود، حق را اجرا میکند.

۱- مضمون اصلی: فساد قضا و دشواری حقیقتجویی

این بخش به طور مستقیم به نقد دستگاه قضا در منطقه‌ای خاص (آذربایجان) میپردازد و سپس آن را به یک اصل کلی در باب قضاوت تعمیم میدهد.

عارف مسئله شدن بسی دشوار است: «مسئله شدن» در این جا یعنی رسیدن به حقیقت یک پرونده و صدور حکم عادلانه. نویسنده میگوید این کار بسیار سخت است. دلیل دشواری (نقد سه‌گانه): قاضی‌اش بفریید: احتمالاً منظور این است که قاضی یا تحت تأثیر شدید است یا با فریب و نیرنگ حکم میدهد. -ترابش بگیرد: کنایه از این است که قاضی فاسد است و رشوه (تراب) میگیرد. -مردمانش بازانیده میزند: یعنی مردم از ترس قاضی یا از شدت بیداد، از روی ناچاری و درماندگی، تظاهر به چیزی میکنند که نیستند (بازانیده زدن یعنی فریب دادن یا تظاهر کردن برای فرار از ظلم).

۲- عواقب عدم اعتبار به قاضی‌رضی

نویسنده با ذکر مثال خود (یا مثال که شنیده) ادامه میدهد. اینجا دوگانگی وجود دارد: الف- قاضی رضی: ظاهراً قاضی است که مورد اعتماد مردم است یا ادعای رضایت الهی دارد. ب- نتیجه اقتدا: هر کس حرف او را پذیرفته و از او پیروی کرده، از آذربایجان تا مازندران به سختی افتاده و از سر حمیت (ترس از ننگ غیرت) به خود میپیچد و فرار میکند. پس با پیروی از قاضی‌ای که به ظاهر معتبر است، میتواند منجر به فرار و آوارگی از آذربایجان تا مازندران شود، زیرا پایه‌های عدالت سست شده است. چون از جهان درگذشت، به عالم آخرت قدم‌نهاد امیدوارم ان شاءالله به رفع گسست عالم فانی از صعب جان‌کننده و فشار قبر و امثال آن الی عرصه محشر اکتفا شده، داخل بهشت فرمایند. العلم عند الله و عند الرسول. (هشترودی، ۱۳۸۲، ب ۱۱۸)

این جمله در سنت دینی و عرفانی از کلیدیترین عبارات است؛ جمله‌ای کوتاه اما بسیار ژرف و پرمعنا که از مرز لغت فراتر میرود و بنیاد معرفت و حقیقت را تعریف میکند.

۱- ترجمه و جایگاه لغوی

واژه علم در این جمله، معنای متعارف «دانستن» ندارد؛ بلکه به معنای معرفت وجودی و الهی است، علمی که از جنس نور و شهود است نه صرفاً دانایی ذهنی

۲- مصدر قرآنی و روایی جمله

این جمله دقیقاً برگرفته از آموزه‌های قرآنی است؛ مخصوصاً آیه (وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ) (انعام / ۵۹): کلیدهای غیب نزد اوست، جز او هیچکس آنرا نمیداند. در قرآن، علم مطلق در انحصار خداوند است ولی در آیات دیگری تصریح شده که خدا، علم را به رسولش نیز عطا میکند:

«عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى» (نجم / ۵): آن فرشته شدیدالقوی (جبرئیل) او را تعلیم داد.

از این رو عارفان، علم عندالله و عندالرسول را نمادی از علم لدنی میدانستند؛ علمی که از راه تجربه یا عقل به دست نمی‌آید، بلکه از ناحیه اتصال به منبع غیب می‌جوشد.

۳- بعد فلسفی: مرز میان علم بشری و علم الهی

علم اکتسابی	حاصل تجربه، عقل و حواس است	در قلمرو بشر است ولی محدود
علم لدنی	عطیة الهی است، نه نتیجه تلاش ذهنی	عند الله یعنی در پیشگاه خدا و به اذن او
علم نبوی	اتصال پیامبر به منبع علم الهی	عند الرسول یعنی مجرای وحی و تعلیم حقیقت

در مکتب صدرایی، علم در ذات حق، عین وجود است؛ پس تنها کسی که از علم حقیقتی بهره‌مند می‌شود که در هستیش، بهره‌ای از وجود حق یافته باشد؛ بنابراین، علم بشری اگر بدون رابطه با خدا باشد، ظلمت است.

۴- بعد عرفانی: علم دل، نه علم دفتر

در عرفان اسلامی، العلم عندالله، نشانه علم حضوری است نه حصولی؛ یعنی حقیقت را میبینی، نه صرفاً دربارهاش میاندیشی. عارفان می‌گویند: علم دفتر، حجاب علم دل است؛ یعنی هر دانشی که از اتصال به حقیقت محروم باشد، نه تنها سودی ندارد بلکه حجاب است. در این نگاه، قرآن، منبع علم عندالله، دل پاک پیامبر و اولیاء، آئینه آن علم و عارف صادق، پرتوی از همان آئینه است.

۵- بعد کلامی و اعتقادی

جمله از دیدگاه علم کلام، حامل دو گزاره است:

۱- توحید عملی: هیچ دانشی، مستقل از خدا وجود ندارد؛ حتی علم پیامبران از فیض الهی است.

۲- نبوت و استمرار علم:

خدا، علم را از طریق پیامبر به انسانها انتقال میدهد. در نتیجه عندالرسول یعنی تجلی علم خدا در سطح بشری.

۵- لایة باطنی در متن:

این جا نه صرفاً خبر، بلکه تذکر تنبیهی است، نویسنده می‌خواهد بگوید به جای اعتماد به فهم سطحی خود، باید تسلیم علم الهی شوی؛ زیرا دانایی انسان بدون نور حقیقت، همان جهل مرکب است.

۶- پیوند با آموزه قرآنی، تبیین از سوی رسول

قرآن می‌فرماید: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (نحل/ ۴۴) یعنی علم الهی نازل می‌شود و رسول مفسر آن است. در نتیجه علم حقیقی دو مرحله دارد:

- نزول از مبدأ غیب؛ عندالله

- تجلی در زبان و فعل رسول؛ عندالرسول

نتیجه‌گیری

مطالعه آیات و احادیث تذکره‌النصایح نشان داد که نویسنده‌ای به شیوه‌ای آگاهانه، ساختارزبانی نثر منشیانه را در خدمت معنا و تعلیم دینی قرار داده است. از رهگذر تلفیق بلاغت فارسی با بیانی قرآنی، متن به سطحی میرسد که در آن جلوه‌های عرفان عملی، اخلاق نبوی و تأملات الهیاتی با گزاره‌های حکیمانه درمی‌آمیزند. مضمونهایی چون

ثنا، توبه، تسلیم، شناخت خویش و محبت اولیاء، نه فقط در سطح موعظه بلکه به عنوان اصول جهانبینی عرفانی بازتاب یافته‌اند. بدین ترتیب این مجموعه را میتوان بازتابی از گرایش سده‌های متأخر به زبان دینی-اخلاقی دانست که در آن کلام الهی و سخن بشر در سیاق واحد برای تربیت روح و نظام اجتماعی به کارگرفته میشوند. بدین ترتیب این مجموعه را میتوان بازتابی از گرایش سده‌های متأخر به زبان دینی-اخلاقی دانست که در آن کلام الهی و سخن بشر در سیاق واحد برای تربیت روح و نظام اجتماعی به کارگرفته میشوند.

۱-سطح محتوایی:

از این پژوهش چنین دست داد که هشترودی، قرآن و حدیث را نه در مقام تزئین نثر، بلکه در مقام ستونهای تفکر اخلاقی - عرفانی به کارمیبرد. مضمونها در چند خوشه اصلی جمع میشوند:

الف) توبه و امکان بازگشت

این ترکیب نشانه بنیاد نگره هشترودی به انسان است :

-انسان در نظر او خطاناپذیر اما بازگشتپذیر است.

-توبه نه فقط فرمان دینی، است؛ که منشأ معرفت اخلاقی و هویت انسانی است.

-نگاه او تربیتی است؛ مخاطب را از خوف مجازات به سوی فهم فضل الهی میبرد

ب) عبادت و ذکر به عنوان هماهنگی با نظام کائنات

آیات به کاررفته در مورد تسبیح موجودات، بیانگر جهانبینی توحیدی طبیعت محور هشترودی است در این نگاه:

-کل هستی در حالت تسبیح است .

-انسان نیز باید با این آهنگ کیهانی هم‌آوا شود.

-این وحدت آوایی مضمون محوری نثر عرفانی متأخر است که میان ادب دینی و حس وحدت وجودی پیوند ایجاد میکند.

ج) خودشناسی و ارزش انسانی

حکمت نهج البلاغه، محور اندیشه انسانشناسی اثر است، هشترودی خواننده را به درون بازمیگرداند:

-ارزش انسان در معرفت نفس و تمییز خیر از شر است.

-جهل به خویشتن، بزرگترین هلاکت است .

-دانش و عمل باید به خودآگاهی بینجامد.

د) اخلاق اجتماعی و عدالت حدیث « یدالله فوق ایدیهم» تعبیری از پیوند میان قدرت ومسئولیت است .

در نثر هشترودی، آیه بیشتر جنبه اخلاقی دارد تا سیاسی: حاکم عادل و فرد امانتدار هردو باید دست خود را زیر دست خدا بینند.

۲-سطح سبکی

نثر هشترودی نماینده مرحله متأخر نثر فارسی یعنی میان سبک منشیانة تعقیدآمیز صفوی ونثر تعلیمی عرفانی است. ویژگیهای برجسته سبک عبارتند از:

-تلفیق موسیقایی سجع و استعاره با نصوص مقدس: سجعها غالباً موزون و همخوان باوزن آیات هستند.

-بینامتنیت دینی آگاهانه: آیات و احادیث نه جداگانه، بلکه دریافت معنایی تکرار می‌شوند تا فضای تقدس در نثر تداوم یابد.

-تضاد اخلاقی- تمثیلی: همچون شرط قیاس انسان و حیوان

-ایجاز قرآنی و اطناب تفسیری: نویسنده یک آیه را می‌آورد و سپس با تشبیه و حکایت مفصل آن را شرح می‌کند؛ این شیوه نشانه روش بلاغت متکلف استدلالی در نثر قرن دهم است.

۳- سطح فکری-جهانبینی

در جمع‌بندی، هشترودی از آیات و احادیث برای نمایش جهان اخلاقی قدسی بهره می‌گیرد؛ جایی که:

-زبان دین به نثر تعلیم بدل شده است؛ نه صرف موعظه، بلکه تربیت روحی

-انسان و هستی در نسبت تسبیحی مشترک قرار دارند.

-ادب و حیا، توبه و معرفت، حلقه‌های پیوسته تکامل نفس هستند

- بی حیایی، ترک نماز و غفلت، نشانه دوری از مدار نظم الهی است؛ برای همین در نصوص میان بینماز و ابلیس، مشابهت بلاغی ایجاد شده است

- گزاره کلّ شیء يرجع باصله، نوعی جمع‌بندی فلسفی است. همه چیز به اصل الهی بازمی‌گردد.

در تذکره‌النصایح هشترودی، نقل آیات و احادیث، صرفاً زینت سبکی نیست، بلکه محور اندیشه تربیتی و عرفانی اثر است. ساختار نثر با سجعهای منشیانه، در خدمت القای موعظ اخلاقی-دینی قرار گرفته است. جهانبینی نویسنده بر اصل توبه، ذکر و معرفت نفس استوار است؛ یعنی سلوک اخلاقی انسان همان بازتاب نظام تسبیحی عالم است.

بدین سان نثر هشترودی، نمونه‌ای از آمیزش بلاغت منشیانه، اخلاق نبوی تأمل عرفانی در نثر فارسی متأخر است که امتداد طبیعی منشهای تربیتی صوفیانه در چارچوب ادب اخلاقی دینی به شمار می‌رود.

مشارکت نویسندگان

این مقاله از رساله دوره دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی مصوب در دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوی استخراج شده است. سرکار خانم دکتر آیت شوکتی رساله را بر عهده داشته‌اند و طراح اصلی این مقاله و نویسنده مسئول بوده‌اند. آقای دکتر فرهاد فلاح‌خواه بعنوان مشاور و دانشجو سرکار خانم صونا حاجی محمدی پژوهشگران این مقاله در گردآوری و تنظیم متن نقش داشته‌اند. در نهایت تحلیل محتوای مقاله حاصل تلاش و مشارکت هر سه پژوهشگر می‌باشد.

تشکر و قدردانی

نویسندگان بر خود لازم میدانند مراتب تشکر خود را از گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوی و مسئولین فرهیخته نشریه وزین سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب) بویژه استاد اندیشمند و متواضع جناب دکتر امید مجد اعلام نمایند.

تعارض منافع

نویسندگان این مقاله گواهی مینمایند که این اثر در هیچ نشریه داخلی و خارجی به چاپ نرسیده و حاصل فعالیت‌های پژوهشی تمامی نویسندگان است و ایشان نسبت به انتشار آن آگاهی و رضایت دارند. این تحقیق طبق کلیه قوانین و مقررات اخلاقی اجرا شده و هیچ تخلف و تقلبی صورت نگرفته است. مسئولیت گزارش تعارض احتمالی منافع و حامیان مالی پژوهش بعده نویسنده مسئول است و ایشان مسئولیت کلیه موارد ذکر شده را بر عهده می‌گیرند.

REFERENCES

Quran

Nahj al-Balagha

- Tazkirat al-Nasayih
Barthes, Roland (1392) *The Empire of Signs*, translated by Naser Fakuhi, 4th edition, Tehran: Ney
Barth, B (1977) *the Death of the Author, in image – music- Text*, newyork: Hill and wang
Eco, Umberto (1402) *Semiotics and Philosophy of Language*, translated by Abdul Karim Usuli Talesh, Tehran: Negah
Haji Mohammadi, Sona, Shawkati, Ayat (1404) entitled *Study and Stylistic Analysis of the Manuscript of Tazkirat al-Nasaih*, Scientific Monthly of Persian Poetry and Poetry Style (Bahar Adab), Year 18, Issue 10, January 1404, pp. 153-178
Ibn Arabi, Muhiy al-Din Muhammad ibn Ali (1420) *Al-Futuhat al-Mukiya*, Vol. 7, Beirut: Dar al-Kutb al-Ilmiya
Kristeva, Julia (1389) *Nina Zivanevich's Conversation with Kristeva*, translated by Mehrdad Parsa.
kristeva. j(1984) *Revelation in poetic language* Margaret, newyork: columbia univesity press
kristeva. j (1986) *semiotics: Acritical science and / or a critique of science in the kristeva Reader*, Oxford: B. Blackwell
Loeb, Monica (2002) *Literary marriages: a study of intertextuality in a series of short stories by Joyce Carol Oates*, newyork: oxford: wien: lang
Naqshbandi, Ahmed (1298) *Jami al-Asul fi al-Awaliya*, Egypt: al-Muttaba al-Wahhabiyyah
Saussure, Ferdinand de (1385) *Fundamentals of Structuralism in Linguistics*, translated by Cyrus Safavi, Tehran: Surah Mehr.
Suhrawardi, Abu al-Najib Abdul-Qahir (1977) *Adab al-Muridin*, Jerusalem: Institute of Asian and African Studies
Suhrawardi, Shahab al-Din Abu Hafez Omar ibn Muhammad (1992) *Encyclopedias*, Vol. 2, Beirut: Dar al-Kutb al-Ilmiyah.

فهرست منابع فارسی

قرآن

نهج البلاغه

تذکره النصایح

- ابن عربی، محی الدین محمد بن علی (۱۴۲۰) *الفتوحات المکیه*، ج ۷، بیروت: دارالکتب العلمیه
اکو، امبرتو (۱۴۰۲) *نشانه‌شناسی و فلسفه زبان*، ترجمه عبدالکریم اصولی طالش، تهران: نگاه
بارت، رولان (۱۳۹۲) *امپراتوری نشانه‌ها*، مترجم ناصر فکوهی، چاپ چهارم، تهران: نی
حاجی محمدی، صونا، شوکتی، آیت (۱۴۰۴) *با عنوان بررسی و تحلیل سبک‌شناسی نسخه خطی تذکره النصایح*، ماهنامه علمی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، سال ۱۸، شماره ۱۰، دی ۱۴۰۴، صص ۱۷۸-

۱۵۳

سهروردی، ابوالنجیب عبدالقاهر (۱۹۷۷) *آداب المریدین*، القدس: معهد الدراسات الاسبویه و الافریقیه

سهروردی، شهاب‌الدین ابوحفص عمر بن محمد (۱۹۹۲) عوارف‌المعارف، ج ۲، بیروت: دارالکتب العلمیّه
سوسور، فردینان دو (۱۳۸۵) مبانی ساختگرایی در زبانشناسی، ترجمه کوروش صفوی، تهران: سوره مهر
کریستوا، ژولیا (۱۳۸۹) گفتگوی نینا زیوانسویچی با کریستوا، ترجمه مهرداد پارسا.
نقشبندی، احمد (۱۲۹۸) جامع الاصول فی الاولیاء، مصر: المطبعة الوهیبیة

kristeva.j (1984) Revaluation in poetic language Margaret, newyork: columbia university press

kristeva.j (1986) semiotics: A critical science and / or a critique of science in the kristeva Reader, Oxford: B. Blackwell

Barth, B (1977) the Death of the Author, in image – music- Text, newyork: Hill and wang.

Loeb, Monica (2002) Literary marriages: a study of intertextuality in a series of short stories by Joyce Carol Oates, newyork: oxford: wien: lang

معرفی نویسندگان

سوننا حاجی محمدی: گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خوی، دانشگاه آزاد اسلامی، خوی، ایران.

(Email: sowna.hajimohammadi@iau.ac.ir)

(ORCID: 0009-0008-8134-4628)

آیت شوکتی: گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خوی، دانشگاه آزاد اسلامی، خوی، ایران.

(Email: ayat.shokati@iau.ac.ir : نویسنده مسئول)

(ORCID: 0000-0003-0741-2393)

فرهاد فلاحت‌خواه: گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خوی، دانشگاه آزاد اسلامی، خوی، ایران.

(Email: farhad.falahatkah@iau.ac.ir)

(ORCID: 0009-0006-5109-263x)

COPYRIGHTS

©2021 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited.

Introducing the authors

Suna Haji-Mohammadi: Department of Persian Language and Literature, Khoy.C., Islamic Azad University, Khoy, Iran.

(Email: sowna.hajimohammadi@iau.ac.ir)

(ORCID: 0009-0008-8134-4628)

Ayat Showkati: Department of Persian Language and Literature, Khoy.C., Islamic Azad University, Khoy, Iran.

(Email: ayat.shokati@iau.ac.ir : Responsible author)

(ORCID: 0000-0003-0741-2393)

Farhad Falahat-Khah Department of Persian Language and Literature, Khoy.C., Islamic Azad University, Khoy, Iran.

(Email: farhad.falahatkah@iau.ac.ir)

(ORCID: 0009-0006-5109-263x)